

حقیقت انقلاب ثور

ارگان کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان

دوشنبه ۶ ثور
سال ۱۳۶۱
April 26, 1982
شماره ۱۰۳ سال دوم
شماره مسلسل ۲۵۶
سال تاسیس ۱۳۵۹

نشان «خورشید آزادی» به رفیق ببرک کارمل اعطا شد

بخاطر خدمات برجسته رفیق ببرک کارمل به عنوان مظهر سپاس و قدردانی عمیق مردم افغانستان، حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان در کار و پیکار انقلابی و مبارزات پیگیر و خستگی ناپذیر شان به مثابه وطن پرست پرشور و انقلابی بزرگ که تاریخ مبارزه مردم افغانستان بخاطر آزادی ملی وترقی اجتماعی همیشه آنرا به خط زرین حفظ خواهد کرد، نشان عالی دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان «د آزادی لمر - خورشید آزادی» طی مراسم خاصی که بعد از ظهر دیروز در تالار مقر شورای انقلابی ترتیب شده بود به سینه رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ورئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان توسط رفیق نور احمد نور عضو بیروی سیاسی، منشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و معاون شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان تعلیق گردید.

بعد از آنکه رفیق ببرک کارمل در داخل تالار مورد استقبال گرم و پرشور اعضای بیروی سیاسی، اعضای کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان، معاونین واعضای هیأت رئیسه شورای انقلابی و اعضای کمیته اجرائیه شورای وزیران قرار گرفت رفیق نور احمد «نور» به نمایندگی از اعضای بیروی سیاسی هیأت رئیسه شورای انقلابی وحکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان بیانیهٔ ایرادنموده ومتعاقباً فرمان هیأت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان را در باره اعطای نشان «خورشید آزادی» به رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان قرائت نمود.

بعد از ایراد بیانیه و قرائت فرمان هیأت رئیسه شورای انقلابی، نشان عالی دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان (خورشید آزادی) در میان کف زدن های پیهم وفضای پر از صمیمیت رفیقانه به سینه رفیق ببرک کارمل تعلیق گردید.

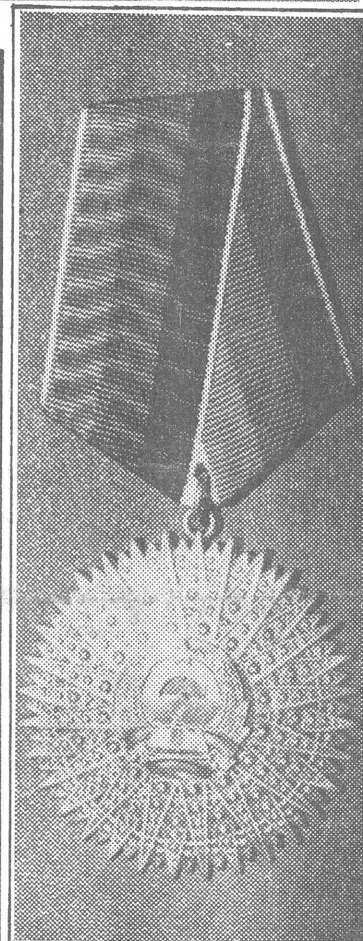
پس از آن رفیق ببرک کارمل طی بیانیه پرمحتوی شان بخاطر اعطای نشان عالی دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان «د آزادی لمر - خورشید آزادی» مراتب سپاس عمیق خود را از حزب، دولت و مردم اظهار نمود.

در پایان بیانیه پر شور انقلابی رفیق ببرک کارمل که در هر قسمت مورد استقبال گرم قرار گرفت. اعضای بیروی سیاسی، اعضای کمیتهٔ مرکزی معاونین صدر هیأت رئیسه شورای انقلابی و هیأت اجرائیه شورای وزیران با الترتیب مراتب تبریک وشادباش شانرا با صمیمیت به رفیق کارمل اظهار نمودند.

«ص، خبر نگار ح.ا.ث»



هنگامیکه نشان «خورشید آزادی» به سینه رفیق ببرک کارمل تعلیق میگردد.



تصویری از نشان د آزادی لمر «خورشید آزادی» نشان عالی دولتی جمهوری دموکراتیک افغانستان.

رفیق ببرک کارمل:

بگذار، همه نیرو وانرژی وعقل واحساس ما در خدمت مردم باشد

متن بیانیه رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان هنگام دریافت نشان «خورشید آزادی»

رفقای بسیار عزیز وگرانقدر!

درین لحظاتی که شما رفقای عزیز اعتماد نموده و نشان دآزادی لمر یا خورشید آزادی را بمن اعطا میکنید، سراپا وجودم را احساس مسوولیت عظیم در پیشگاه حزب، مردم، انقلاب و وطن فرا گرفته است.

میخواهم به پاس این اعتماد بزرگ شما از صمیم قلب تشکر نمایم.

با احساس مسوولیت عظیم بشما اطمینان میدهم که تقدس این اعتماد بزرگ رفیقانه را که خود یکی از مظاهر وحدت حزب، دولت ومردم آزاده وطن محبوب ما افغانستان انقلابی است با تمام وجود و توان چون عقل و شرف و وجدان خویش حفظ خواهم کرد. تفویض نشان خورشید آزادی مرا در برابر مسوولیت باز هم بزرگتری بخاطر انجام وظایف محوله قرار میدهد.

در زندگی انسانها لحظاتی وجود دارد که بزرگترین خاطره حیات را ایجاد مینماید، برای من این اعتماد بزرگ شما یعنی تفویض نشان (خورشید آزادی) که زیباترین سمبول مبارزات پیگیر و فداکارانه بهترین فرزندان حزب ومردم و شهیدان قهرمان گلگون کفن حزب ومردم ما در طول سالهای متمادی میباشد یکی از شورانگیزترین خاطرات تمام عمرم خواهد بود.

من این افتخار بزرگ را اولتر از همه از آن حزب محبوب و دولت انقلابی ما میدانم در تمام طول عمرم هدفی بزرگتر و شریفانه تر از خدمت واقعی بمردم عذابدیده کشور ما نداشته‌ام.

تمام زندگی و توان و عقل ووجدان خود را از آن حزب محبوب ما دانسته و درین راه از هیچگونه کوششی دریغ نورزیده و در آینده نیزدریغ نخواهم کرد. ما اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان تمام افتخارات زندگی خود را بطور ارگانیک بهم پیوسته با حزب، انقلاب ومردم خویش میدانیم. جدایی از حزب و از منافع مردم در حکم سقوط وتباهی ودر حکم تهی شدن زندگی از محتوی زنده و اساسی آن میباشد.

درین لحظات بیشتر از هروقت دیگریاد آن رفقای عزیزی زنده میشود که در راه وطن، انقلاب و مردم جان های پاک و شیرین خودرا فدا کرده و راه خوشبختی مردم ما را هموار ساختند. (خورشید آزادی) این سمبول آزادی واقعی کشور ما ل قهرمانی های آن دلیر مردان و شیرزنان شهید نیز میباشد، که با سپاس به روان پاک شان درود می فرستیم.

رفقای گرامی!

چهارسال از روزی می گذرد که انقلاب شکوهمند ثور بمثابهٔ سرآغاز تحولات ملی، دموکراتیک صفحه نوینی را در تاریخ مردم کشور محبوب ما افغانستان گشود. در طول این مدت ما توانستیم علی الرغم دشواری ها، گام های استواری بر داریم.

حزب ما از لحاظ کمی و کیفی رشد و تحکیم یافته، اتوریته و نفوذ آن در بین توده های مردم ارتقا یافت، حاکمیت نوین انقلابی که متکی بر نیروی زحمتکشان میباشد در سراسر کشور استحکام یافت، دگرگونی های عمیق درساحات اقتصاد، سیاست و فرهنگ رونما گردید.

قابل یاد آوریست که اگر ضد انقلاب داخلی و خارجی جنگ اعلان ناشده خویش را که درد و رنج بی پایانی را برای مردم ما ببار آورد براه نمی انداخت طبعاً پیروزی های ما بیشتر می بود.

دشمنان انقلاب ما علی الرغم توسل به شیوه های جنگی و سیاسی خرابکارانه قادر نخواهند بودخورشید آزادی را که بر فراز سر زمین باستانی ما طلوع نموده خاموش سازند.

اراده خلل ناپذیر حزب

(ص ۲)

فرمان هیأت رئیسه شورای انقلابی ج.د.ا.

شهر کابل ۱ر۲ر۱۳۶۱

در باره اعطای نشان جمهوری دموکراتیک افغانستان د (آزادی لمر - خورشید آزادی) به رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان ورئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان.

بخاطر بزرگداشت سهم برجسته در راه انکشاف نهضت انقلابی در افغانستان خدمات برازنده در برابر حزب دموکراتیک خلق افغانستان و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان، فعالیت ثمر بخش در جهت تحکیم قدرت دفاعی جمهوری دموکراتیک افغانستان، تحکیم استقلال ملی، حاکمیت ملی، تمامیت ارضی، انکشاف و تقویت وحدت، برادری و اتحاد کلیه ملیت ها، اقوام و قبایل کشور، بسط و توسعه دوستی برادرانه و همکاری بین خلق های افغانستان و سایر کشور ها، هیأت رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان تصویب میدارد:

به رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان نشان عالی جمهوری دموکراتیک افغانستان (د آزادی لمر - خورشید آزادی) اعطا گردد.

(ب)

متن بیانیهٔ رفیق نور احمد نور

متن بیانیه رفیق نوراحمد نور عضو بیروی سیاسی ومنشی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان هنگام اعطای نشان «خورشید آزادی» به رفیق ببرک کارمل منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و رئیس شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان

رفیق عزیز و ارجمند ببرک کارمل!

رفقای محترم!

بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان و هیأت رئیسه شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان وظیفه نهایت پر افتخاری را بعهده من گذاشته اند تا بشما رفیق گرامی و عزیز ببرک کارمل نشان عالی جمهوری دموکراتیک افغانستان (نشان خورشید آزادی) را تفویض کنم. انجام این وظیفه سرور و شادمانی فراوان را نصیب من می سازد.

اجازه دهید بدین مناسبت احساس گرم رفیقانه و احترام عمیق همه رفقا را بشما ابراز نمایم.

اعطای این نشان مظهر قدردانی بزرگ مردم افغانستان، حزب ما ودولت ما از خدمات برجسته انقلابی شما، از کارو پیکار طولانی و مبارزات پیگیر شما بخاطر سعادت وخوشبختی انسان جامعه ماست.

شما در کشور بمثابه وطن پرست پرشور، انترناسیونالیست وفادار و مبارز خستگی ناپذیر بخاطر اعمار جامعه نوین شهرت دارید و مردم ما شما را به مثابه کسیکه در سخت ترین

(ص ۲)



عکس یادگاری پس از اعطاء نشان عالی دولتی ج.د.ا «خورشید آزادی» به رفیق ببرک کارمل.

رفیق ببرک کارمل در پیشاپیش تظاهرات ح.د.خ.ا به مناسبت اول ماه می روز بین المللی طبقهٔ کارگر در سال ۱۳۵۰ .

«خورشید آزادی»

هفده سال و اندی پیشتر از این، حزب دموکراتیک خلق افغانستان این پیشتاز جسور و آگاه زحمتکشان کشور، فریاد خشمگین اعتراض خود را بنام رنج های بیکران خلقها ی ستمدیدهٔ افغانستان علیه بیداد وستم، نابرابری و بی عدالتی، استبداد و استثمار وکلیه مظاهر ناشی از آن اعلام داشت.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان طی مدت زمان کوتاهی توانست بمثابهٔ گردان رزمندهٔ زحمتکشان از گردنه های دشوار راه پیکار انقلابی پیروزمند وپر افتخار بگذرد و فرزندان راستین خلق را تحت درفش سرخ مبارزه به خاطر ایجاد جامعه شگوفان وعادلانه نوین در کشور، به خاطر محو استثمارانسان از انسان و بخاطر پایان دادن به هرگونه بیداد و اجحاف سده ها متشکل نماید.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان این حزب شهیدان وقهرمانان راه خود را از انتهای ناهمواری ها و سنگلاخ ها و ژرفای تجربه های نو آغاز بسوی قلل شامخ پیروزی های عظیم‌گشوده است. تاریخ پر افتخار و مشحون از حماسه های سترگ حزب دموکراتیک خلق افغانستان را بیاد می آوریم، تاریخی را که در متن آن را زبالندگی حزب ما با خطوط روشن نقش بسته است، تاریخی را که به عنوان تاریخ هر حزب واقعی توده یی تاریخ زحمتکشان کشور است وسر انجام تاریخی را که بیان روشن ضرورت تاریخی جوشیده از کورهٔ جامعهٔ ماست.

آری! حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای نخستین‌بار مشعل آزادی واقعی خلق را از قید و بند زنجیر های خونین و حشمت وبیداد بر افروخت. حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای نخستین بار فریاد نابودی استثمارانسان ازانسان را در سر زمین ما بلندنمود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای نخستین بار مبارزهٔ منسجم، متشکل وآگاهانه طبقاتی زحمتکشان را به عنوان یگانه راه‌رهایی آنان اعلام داشت.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای نخستین بار درفش پیکار انقلابی رابه خاطر پیروزی انقلاب اجتماعی به اتکا اراده توده ها و به اشتراک آنان بر افراشت.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای نخستین بار تامین تساوی حقوق زن ومرد و تامین حقوق زنان را مطرح نمود.

حزب دموکراتیک خلق افغانستان برای نخستین بار مساله تامین تساوی حقوق کلیه اقوام و خلقهای ساکن وطن محبوب ما افغانستان را به عنوان یک ضرورت تاریخی به میان کشید.

رمز سر سختی حزب مارا باید در عبور دشواراز پیچ وخم های نبرد، از فرودوفراز های پیکار و در پاسخ به نیاز های زمان وضرورت های تاریخی جامعه دید و در چهره رزمندگان پر شور و دلیر رزمندگانی که چون پولاد ناب تا آخر خط رفتندو دمی از پا نایستادند.

آنگاهیکه از تاریخ انباشته از حماسه‌ها وافتخارات حزب دموکراتیک خلق افغانستان سخن می گوییم، باید بخاطر بیاوریم که تاریخ حزب ما با نام بنیادگذاران رزمنده و نستوه آن به خصوص رفیق ببرک کارمل پیوند ناگسستنی دارد.

جنبش انقلابی رهبران خود را در دامان خود می پرورد و ما نمیتوانیم به نقش رهبران واقعی مردم در جنبش انقلابی افغانستان ودر امر به پیروزی رساندن انقلاب ملی، دموکراتیک ثور که کشور ما را در راستای دگرگونی های ریشه یی به سود توده های مردم قرار داد بی توجه باقی بمانیم. با صراحت میتوان اظهار داشت که مردم ماحق دارند طی‌جنبش آزادی خواهانه و انقلابی افغانستان از نبرد ضد استعماری تا مبارزات آزادیخواهانه، مبارزات ضد استبدادی و به‌خصوص مبارزات انقلابی خلق ما طی دو دهه اخیر به وجود پیشگامان‌ورهبران واقعی خود که در فشش مبارزه را تا آخر خط، تا پیروزی های عظیم به پیش برده اند افتخار نمایند.

ما معتقدیم که اعطای نشان«خورشید آزادی» به رفیق گرامی ببرک کارمل، میتواند بهترین علامت سپاس بیکران‌کمیته مرکزی، اعضای حزب و همهٔ زحمتکشان افغانستان در برابر نقش عظیمی باشد که رفیق‌کارمل در رهبری مبارزات بر حق خلق ما ایفا نموده اند.

(پیام)

رفیق ببرک کارمل هنگام سخنرانی در میتنگ پرشکوه ح.د.خ.ا در ۵ عقرب ۱۳۵۰

● «ملت افغانستان‌نخستین ملتی در آسیا بود که بیدار شد و سلاح در دست گرفت‌و پرچم گلگون پیکار شجیعانه آزادی بخش ملی را قهرمانانه علیه نیرومند ترین و وحشیانه ترین قدرت‌امپریالیستی جهانی آنوقت (بریتانیای کبیر) دلیرانه بر افراشت و حلقه دیگری‌از حلقات زنجیر امپریالیزم جهانی را در هم شکست و نقش پر افتخاری را در بیداری آسیا، در بیداری خلقهای کبیر هند و سایر کشور های تحت ستم استعماری ایفا نمود»

رفیق ببرک کارمل

مقاله «بیداری آسیا و جنبش آزادی بخش ملی ما»

بقیهٔ صفحهٔ اول

بگذار، همه‌نیرو ...

ومردم ما در امر دفاع از آزادی استقلال و آینده آفتابی کشور محبوب ما افغانستان، کمک های بی شایبه و همه جانبه کشور برادر و همسایه بزرگ شمالی ما کشور کبیر شوراها و سایر کشور های سوسیالیستی و همه نیرو های مترقی جهان ضامن پیروزی درین مبارزه‌بر حق ماست.

امروز با پذیرفتن این نشان عالی و پر افتخار می خواهم بشما رفقای گرامی وبه حزب قهرمان و به همه مردم پیکار جوی ما‌اطمینان بدهم که در راه مبارزه‌بخاطر منافع زحمتکشان و بسر رسانیدن وظایف محوله برنامه عمل حزب از نیرو وقدرت خویش دریغ نخواهم کرد.

عمده ترین شرط حفظ شایستگی برای هر یک از انقلابیون عبارتست از کار خستگی ناپذیر و مداوم در جهت منافع مردم پاسخ گویی به خواست های بر حق آنان و اتخاذ شیوه های برخورد اصولی در جامعه. ما انقلابیون افغانستان باتکاء همین اصل‌توانسته ایم به مثابه گردان پیشآهنگ طبقه کارگر و همه زحمتکشان کشور ما عمیق ترین احساس اعتماد واطمینان توده های زحمتکش را که در طول سال های متمادی در زیر بار ستم طبقاتی وملی رژیم های گذشته رنج می کشیدند، کمایی نماییم.

بگذار، همه نیرو وانرژی وعقل و احساس ما در خدمت مردم باشد.

بگذار، حزب محبوب ما با عطوفت در قلب ما جا داشته باشد.

در اخیر عمیق ترین مراتب تبریکات و شاد باش های گرم خودرا به مناسبت حلول چهارمین سالگرد انقلاب شکوهمند ثور بشماو به تمام مردم آزاد افغانستان انقلابی که خورشید آزادی در آن میدرخشد ابراز میدارم.

بقیهٔ صفحهٔ اول

متن بیانیهٔ رفیق نور احمد نور

شرایط مبارزه آینده را به روشنی‌ترسیم نموده،دربرابر دشمنان وطن و خلق آشتی ناپذیر و قاطع و در برابر زحمتکشان کشور و رفقا مهربان، پر عطوفت و بزرگوار هستید، می‌شناسند. مردم ما خاطرات تابناکی‌از مبارزات شما قبل از انقلاب ثور دارند و به نقش پر ارزش شما در بنیان گذاری وتکامل حزب دموکراتیک خلق افغانستان و فراهم آوری زمینه های لازم ذهنی برای پیروزی انقلاب ثور ارج بزرگ قایل اند و به حق شما را بمثابه شخصیت صاحب نظر و نویسنده پر قدرت، طراح واقعی نظریه اتحاد نیرو های ملی ووطن پرست در چارچوب جبهه ملی پدر وطن، بخاطر تحقق اهداف انقلاب ملی دموکراتیک می شناسند. آثارو مقالات پر بهای شما چه قبل و چه بعد از انقلاب ثور در جراید خلق و پرچم و نشرات حزبی و دولتی‌زمان بعد از انقلاب و کار خلاق تیوریکتان که مظهر درخشان آن اسناد دوسال اخیر حزب وبه خصوص تصامیم و فیصله های کنفرانس سرتاسری حزب دموکراتیک خلق افغانستان است، منبع نیرو مند الهام‌وآموزش اعضای حزب و زحمتکشان کشور است.

هم اکنون شما در راس حزب و دولت انقلابی ما با فعالیت خستگی ناپذیرتان در جهت دفاع از دست‌آورد های انقلاب ثور اعمار جامعه نوین و عادلانه در کشور، تحکیم دوستی بین خلقهای افغانستان و سایر کشورها وانکشاف همه جانبه دوستی همکاری و برادری‌با کشور های جامعه سوسیالیستی ودر راس اتحاد شوروی دوست بزرگ ووفادار ما احترام عمیق همه نیرو های مترقی جهان را جلب‌نموده اید.

همه ما میدانیم که شما با صرف همه انرژی خود و با اعتقاد راسخ‌به اندیشه های پیشرو عصر ما بطور هدفمند بخاطر تحقق اهداف مطروحهٔ حزب در راه سرکوب قطعی و کامل ضد انقلاب، استقرار صلح سراسری‌ملی وهمگانی در کشور، محو عقب ماندگی، ارتقای سطح زندگی زحمتکشان، اعتلای سطح اقتصاد ملی وتقویت اتحاد و برادری بین ملیت ها، اقوام وقبایل کشور مساعی فراوانی رابکار می برید.

سراسر زندگی آگاهانه وارزشمند شما با نهضت انقلابی مردم افغانستان‌با ایجاد قوام، استحکام‌ورشد حزب طراز نوین ما حزب دموکراتیک خلق افغانستان ارتباط گسست ناپذیر دارد و همیشه برای همه رفقا نمونه پر ارج و فداکاری و وقف متکزارري به مردم و به امر سعادت و خوشبختی انسان زحمتکش است.کار خستگی ناپذیر شما متوجه تحقق اهداف و آرمان های بزرگ شریفانه و انسانی حزب ماست.

ما یقین کامل داریم که حزب و دولت ما تحت‌رهبری موفقانه شما گام های استوار و نوین را بسوی پیروزی کامل اندیشه ها وآرمان های بزرگ انقلابی بر میدارد.

اعطای نشان خورشید آزادی بشما رفیق محترم ببرک کارمل که مقدم‌برهمه مستحق آن هستید نمونه حق شناسی و حادثه بزرگ در زندگی حزب، دولت‌ومردم ماست و اعضای حزب ما وزحمتکشان کشور را درراه فداکاری ها، جانبازی ها و پایمردی های نوین وبزرگتر بخاطر دفاع از دست آورد های انقلاب‌واعمار جامعه شگوفان سر بلند وآباد تشویق خواهد کرد.

رفیق گرامی ببرک کارمل!

برای من جای مسرت فراوانیست که به نام مردم افغانستان و به نمایندگی از کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان شورای انقلابی و حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان و از جانب خود درین روز پر شکوه به مناسبت‌اعطای نشان‌خورشید آزادی صمیمانه ترین تبریکات و رفیقانه ترین آرزو مندی ها را برای‌صحت کامل وطول عمرتان از ته دل ابراز میدارم.

اجازه دهید متن فرمان هیات رئیسه شورای انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در باره اعطای نشان خورشید آزادی بشما قرائت گردد.

گوشهٔ از گردهمایی پر شکوه‌اعضای ح.د.خ.ا درسیمای کابل به خاطر شرکت‌درانتخابات دورهٔ ۱۳ ولسی جرگه‌درین گردهمایی رفیق ببرک کارمل سخنرانی می نمایند.

رفیق ببرک کارمل هنگام تحصیل‌در میان محصلان.

افتخار به مردم آزاده وقهرمان افغانستان که درفش مبارزه را به خاطر شگوفانی میهن محبوب ما بر افراشته اند!

نقش قوای مسلح در پیروزی انقلاب ثور

بیش از هفده سال قبل حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این گردان رزمندهٔ زحمتکشان کشور، این حزب قهرمانان و شهیدان بمثابه مولود نوینی بر مبنای تکامل قانونمند جامعه، زایش پرجلال و پراهمیت خود را اعلام نمود واز همان آغاز با برافراشتن درفش نبرد طبقاتی طبقه کارگر و همه زحمتکشان بخاطر زدایش هر نوع ستم واستثمار در انبوهی از بغرنجی ها و پیچیدگی های حوادث، برای این نبرد طولانی ودشوار مبارزهٔ پر عمق و کارآرا با درنظر داشت دقیق تحلیل مشخص از وضع مشخص در کشور براه انداخت.

حزب ما در پهلوی کار وسیع و گستردهٔ انقلابی دربین مردم اردوی افغانستان را که از نگاه ترکیب طبقاتی آن محمل ها و زمینه های کار انقلابی در آن وسیعاً وجود داشت مورد توجه جدی قرار داد، کار انقلابی در اردو، متضمن حوصله، شکیبایی واحتیاط و تامل بود. و حزب از عهدهٔ این امر بزرگ پیروزمندانه بدر شد. و هسته های سازمانهای حزبی را در اردو بنیان گذاشت، توسعه داد وروز تا روز نیرومند تر گردانید. این نیرومندی وتوانایی هم‌آهنگ با نیرومندی وتوانایی حزب در بین دیگر اقشار و طبقات جامعه قوام یافت و پر بار تر شد، حزب مابدون شتابزدگی، شجاعانه طی طریق میکرد و برای تحقق «وظیفه اساسی ستراتیژیک پروگرام اول حزب یعنی کسب قدرت سیاسی» آمادگی میگرفت و این نقطه عطف تاریخی نزدیکتر شده می رفت، زیرا تناسب نیرو هایی خودی و دشمن به‌نفع حزب و طبقات محروم جامعه تغییر نموده بود و اما رژیم سلطنتی به مقصد دیرپایی خود وبخاطر عقیم گزاردن تلاش های انقلابی حزب ما دست به توطئه زد. این توطئه تا آنجا ادامه یافت که دشمنان کوشیدند که حزب دموکراتیک خلق افغانستان را مورد ضربات سنگین قرار دهند. حزب دموکراتیک خلق افغانستان با مطالعه دقیق شرایط واوضاع، مسوولیت رهبری انقلاب رابه عهده گرفت، همه اعضای حزب تحت رهبری حزب در تمام نقاط کشور بسیج گردیدند. واعضای رزمنده و قهرمان حزب ما در داخل اردو بر برج و باروی رژیم داود قهرمانانه یورش بردند و در کمترین زمان ممکن رژیم ضد مردمی را از پا در آوردند ودرنتیجه قدرت سیاسی به حزب ما، حزب دموکراتیک خلق افغانستان، این حزب آبدیده و قهرمان، این حزب طبقه کارگر و تمام زحمتکشان انتقال یافت.

باپیروزی انقلاب، امپریالیزم جهانی در راس امپریالیزم ایالات متحده امریکا در تبانی با هژمونیزم وارتجاع منطقه بخاطر خفه نمودن انقلاب وسیعاً دست بکار شد. اما اردوی انقلابی ما در برابر همهٔ این توطئه ها و تجاوزات ایستادگی نمود و با عزم خارائین در سنگر دفاع از انقلاب قرار گرفت و با سهم گیری وطن پرستانه و انقلابی در قیام ششم جدی یکبار دیگر تعهد نجیبانه و شرافتمندانه خودرا در پیشگاه رهبری حزب پر افتخار ما، انقلاب ومردم دلیرانه و شجاعانه بجا نمود.

اما این پیروزی هم پایان کار نبود و نمی توانست باشد. زیرا ضربت کاری دیگری بر پیکر امپریالیزم جهانی وارد آمد و بالاثر، هاروهارتر شد و هر چه بیشتر به تقویت و تسلیح باند های ضد انقلاب بی شرمانه دست یازید. در ادامه این نبرد گرم طبقاتی و ابراز قهرمانی های قوای مسلح پشتیبانی هرچه وسیعتر مردم وطن پرست ما از مبارزه برحق حزب ما، ضد انقلاب را در انزوای مرگباری قرار داد. از اینکه بگذریم کارایی و تلاش وطن پرستانه قوماندانان وآمرین سیاسی در کار و وظایف انقلابی آنهاپربارتر شد و قوای مسلح نه تنها به سنگر مطمئن دفاع ازانقلاب مبدل گردید بلکه به کانون بزرگ آموزشی و پرورش هم تبدیل شد.

صفوف قوای مسلح روز تاروز نیرومند تر گردید جوانان وطن پرست آگاهانه و داوطلبانه خواستند در صف قهرمانان قوای مسلح قرار گیرند. کندک های مستقل جوانان را تشکیل دادند و در مبارزات مسلحانه انقلابی سهم گرفتند. سپاهیان انقلاب، و گروه های مدافع انقلاب در کنار قوای مسلح بسیج شدند و صف آراستند تا دوشادوش قوای مسلح علیه ضد انقلاب برزمند که این خود گواه دیگر نیرومندی قوای مسلح ما در امر مقدس دفاع از انقلاب میباشد.

اکنون که بعد ازتدویر کنفرانس سرتاسری حزب در روشنی برنامه عمل و دیگر اسناد تصویب شده درین کنفرانس، در برابر وظیفه بزرگ دیگری، یعنی ساختمان اردوی طرازنوین قرار داریم و ابتکار ستراتیژیکی هم در نتیجه‌شکست های پیهم ضد انقلاب بحزب و دولت انقلابی ما انتقال‌نموده مسوولیت های ما باز هم سنگین تر شده است زیرا «دشمن طبقاتی تا آخرین مرحله نبرد جان سختی ومقاومت نشان میدهد وبه تجدید نیرو می پردازد» اما مااطمینان کامل داریم که در پیوند حزب، مردم وقوای مسلح ما گسستی بوجود نخواهد آمد و این اساسی ترین و حیاتی ترین وظیفه ما بشمار میرود که ماازآن آگاهی داریم و پیروزی های قوای مسلح ما دوشادوش مردم در تارومار نمودن باند های بزرگ ضد انقلاب و تحکیم و گسترش دست آورد های انقلاب بر این امر صحه می گذارد.

به پیش در راه ساختمان اردوی طرازنوین

به پیش در راه محو و نابودی کامل ضد انقلاب

(سیمین)

وطن پرستان متشکل در گروه های مدافعین انقلاب از ثروت های ملی کشور شجاعانه حفاظت مینمایند.

انقلاب ثور جز لاینفک پروسهٔ انقلابی عصر ما

مردم افغانستان چهارمین سالروز بزرگترین و ژرف ترین چرخش تاریخ کشور مان را جشن میگیرند، چرخشی که جز و لاینفک پروسه انقلابی عصر ما و ثمره مبارزات طولانی زحمتکشان سرزمین ما علیه یورش های فاتحان سلطه جو، علیه استعمارگران غارتگر، علیه سلطنت های مطلقه و ارتجاعی و علیه مناسباتی که آنان را در بند می کشید.

پیروزی انقلاب ملی و دموکراتیک ثور و ایجاد حاکمیت زحمتکشان، افغانستان انقلابی را در جبهه جهانی نیرو های صلح و دموکراسی و ترقی اجتماعی قرار داد و پایگاه مستحکم انقلابی را در منطقه ایجاد کرد.

پس از پیروزی انقلاب همه قدرت های امپریالیستی وارتجاعی بر ضد انقلاب ثور و دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان به پا خاستند و همه نیرو های صلح و ترقی در کنار افغانستان انقلابی ایستادند. طنین انقلاب ثور در سراسر جهان پیچید و میلیونها انسان از پیروزی مردم ما استقبال کردند.

ولی از همان سپیده دم انقلاب امپریالیزم به سرکردگی امپریالیزم ایالات متحده امریکا، چین هژمونیست و ارتجاع منطقه همهٔ تلاش خود را بکار انداختند تا انقلاب ملی و دموکراتیک ثور را به شکست مواجه سازند. جنگ اعلام ناشده علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان سازمان داده شد، تبلیغات کر کننده جهت واژگون جلوه دادن اهداف والای انقلاب ثور به وظیفهٔ عمده همه وسایل ارتباط جمعی کشور های سرمایه داری مبدل گردید. امپریالیزم، هژمونیست های پیکنگ و ارتجاع منطقه خواستند به چهره ضد انقلاب افغانستان که در آنسوی مرز های کشور ما تربیت و تجهیز و تسلیح میشدند بر چسپ مذهبی بزنند تا به این وسیله هموطنان متدین ما را بفریبند و از سویی هم اذهان عامه جهانیان را نسبت به انقلاب ثور مغشوش سازند و همراه با آن سعی نمودند تاانقلاب نجات بخش ثور را ازدرون منفجروبه بیراهه بکشانند. بزرگترین توطئه امپریالیزم علیه جمهوری دموکراتیک افغانستان با قیام‌پیروزمند جدی به شکست انجامید.

همه کشور های سوسیالیستی در راس اتحاد شوروی کبیر با کمک های همه جانبه وبی شایبه برای طرد و دفع تجاوزات امپریالیستی و ساختمان جامعهٔ نوین به مردم ما یاری رسانیدند که این خود مظهر همبستگی بین‌المللی با انقلاب ملی و دموکراتیک ثور است.

مبارزه برحق مردم افغانستان جهت دفاع از دست آورد های انقلاب حیثیت و اعتبار جهانی یافت. بشریت مترقی با تدویر میتنگ ها وتظاهرات بزرگ پشتیبانی خویش‌را از افغانستان انقلابی اعلام داشتند. شورای صلح جهانی هیات نمایندگی خویش را به افغانستان فرستاد. دهمین اجلاس سازمان صلح و همبستگی آسیا وافریقا در کابل دایرگردید. یکصد و بیست نماینده ازشصت کشورجهان پشتیبانی خود را از انقلاب شکوهمند ثور ابراز داشتند.

سازمانهای بزرگ جهانی و اتحادیه های صنفی اعلامیه هایی به جانبداری از افغانستان انقلابی به نشر سپردند. ده‌ها انجمن دوستی با مردم افغانستان در کشور های سرمایه داری ایجاد گردید.

طی چهارسالی‌که ازانقلاب ثور میگذرد ماهیت انسانی ومترقی دولت جمهوری دموکراتیک افغانستان بیش از پیش به جهانیان آشکار گردید. محافلی که زمانی چند تحت تاثیر تبلیغات گستردهٔ امپریالیزم قرار داشتند با بر افتادن پرده از چهرهٔ کثیف ضد انقلاب، چهره دزدان، قطاع الطریقان و آدمکشان، در صف همبستگی بین المللی با مردم افغانستان پیوستند.

پشتیبانی وسیع از انقلاب شکوهمند ثور و همبستگی با مردم افغانستان بیانگر اعتبار وحیثیت فزایندهٔ جمهوری دموکراتیک افغانستان است که از مشی صلحجویانه و مترقی آن منبع میگیرد و هم اکنون میتوان به صراحت ابراز داشت که دفاع از انقلاب افغانستان وهمبستگی بامردم ج.د.ا، که شجاعانه از دست آورد های انقلاب پاسداری می نمایند به مساله مربوط به هر انقلابی و همه نیرو های پیشرو و مترقی جهان مبدل گردیده است.

انقلاب به پیش می رود و روز تاروز میلیونها انسان زحمتکش همبستگی انقلابی خود را با آن ابراز میدارند.

(پگاه)

قوای مسلح پر افتخار ما، سنگر مطمئن دفاع از دستاورد های انقلاب ثور.

● اردوی ما اکنون یک اردوی آزادی بخش مردم افغانستان، یک اردوی طراز نوین در جبهه وسیع جهانی صلح، آزادی و ترقی قرار دارد.

قوای مسلح را باید تحکیم بخشید، دایماً با کادر جدید تکمیل نمود و سطح آمادگی سیاسی و رزمی آن را بالا برد و باید به آن توجه و مواظبت دایمی نشان داد و روابط آنرا با توده های وسیع مردم تحکیم بخشید.

● رفقا! جهاد بزرگ‌ونبرد مقدس از وجدان فرد فرد ماآغاز میگردد.

یک اردوی مردمی، مجهز به ایدیالوژی طبقه کارگر ضامن سعادت‌ورفاه نسل های آینده و وطن پر افتخار، پر شکوه و آزاد افغانستان خواهد بود.

(رفیق ببرک کارمل)

اخبار خارجی: واقعیت‌ها، حوادث

نواب اکبرخان بگتی:

پاکستان باید هرچه زودتر ج. د. ا. رابرسمیت بشناسد

نواب اکبر خان بگتی گورنر سابق بلوچستان از حکومت پاکستان تقاضا کرده تا هر چه زود تر جمهوری دموکراتیک افغانستان رابه رسمیت بشناسد.

وی در مصاحبه یی با روز نامه نوای وقت پروپاگند ها و تبلیغات نادرست منابع امپریالیستی را در مورد موجودیت قطعات محدود نظامی اتحاد شوروی در افغانستان که برای دفع تجاوز خارجی بدعوت دولت قانونی افغانستان به کمک مردم این کشور شتافته اند کاملا بی اساس خواند.

وی همچنان از حکومت پاکستان تقاضا کرد تاروابط خود را با هند و اتحاد شوروی بهبود بخشد.

اکبر خان بگتی خواستار اعاده دموکراسی و اعاده همه حقوق ملیت های پاکستان گردید.

اکبر خان بگتی درین مصاحبه گفت عساکر قوای مسلح پاکستان چند روز قبل در پت فیدر بلوچستان علیه مردم بلوچ حمله کرده وطی یک عملیات چارده نفر را بشمول چهار زن به قتل رسانیدند.

وی همچنان خبر داد که تعداد زیادی از مردم بلوچ در ارتباط با این حادثه دستگیر گردیده اند.

گذا رهبری حزب ملی پاکستان تقاضا نموده است که حکومت جمهوری دموکراتیک افغانستان باید برسمیت شناخته‌شود.

باساس گزارشات واصله از اسلام آباد کمیتهٔ اجرائیه حزب ملی پاکستان طی یک گردهمایی بسیار مهم خود در شهر لاهور در زمینه فیصله نامه یی را نیز به تصویب رسانده است.

آنها همچنان تقاضای اعاده دموکراسی و حکومت پارلمانی را در آنکشور نموده‌اند.

اشغال بمراتب خطرناکتر شبه‌جزیره سینا

عساکر اشغالگر اسرائیل در صحرای سینا جای خودرا به عساکر اشغالگر دیگر تعویض مینمایند.

این موضوع را ایزویستیا به ارتباط به اصطلاح خارج شدن‌عساکر اشغالگر اسرائیل ازشبه‌جزیره سینا نوشته است که جای آنرا قوای چندین ملتی که در راس آن قطعات نظامی امریکا قرار دارند پر میکنند.

گفته شده نیرو های فرقه (۸۲) پراشوتی امریکا روز ٤ ثور به شرم الشیخ که یک منطقه حساس وستراتیژیکی جنوب سینا میباشد موضع گرفته اند.

ایزوویستیا مینگارد: ایالات متحده امریکا تمام این فعالیت های نظامی را بخاطر ایجاد انحصارات و دسترسی به ذخایر نفت در شرقمیانه وشرق نزدیک وتامین مشی ستراتیژیک خود در خلیج و بحر هند انجام میدهد.

امریکا در پرده جابجا ساختن عساکر چندین ملتی، در صدد است شبه جزیره سینا را به تخته خیز علیه کشور های مترقی عربی مبدل سازد.

بگذار وحدت ویکپارچگی صفوف رزمندهٔ حزب ما هرچه بیشتر تحکیم یابد!

پــه خـلـکـو خـلـکـو

په خلکو خلکو ، د وطن خلکو
یــه‌ددی غرو نو مبا ر زا نو
آیـا د ر رسی شور د موجو نو
پــه‌شپه کی چیغی د ما ډوگانو
دو طـن غیږ ه پـرو ښسترو
خواوس‌دوینــو یا غی در یاب شو

پکی ډو بیږ ی هریو نـاولی
هغه‌چی‌خصم دانقـلا ب شو
اوس ترینه تښتی په بیړه‌بیړه
څو ك چی‌د خو ښو و رڅو یارا نوو
په سرو لمبو کی ورته ولاړ دی

څوك چی‌دخلکو خد متگا را ن وو
ښه ده چی ځمکه په لړزیدو شوه
ښه ده چی‌پای شوی توری چو پیاوی
ښه دی چی پراخ شومیدان‌دمنډو
ښه ده‌چی‌یو شو ی ټو لی ژ ړا و ی
اوس خونړی شو ی دوطن‌او ښکی
پکی‌نسکور ی د زور بیږ ی شـو ی
دشمزا د گیو د سرو غړواندی

دماتیدونکو غـا ړ و کړ ی شوی
وطن را و یښ شو خلـك‌جنگیږ ی
هره‌ورځ مه یـی دننگ نغـمه ده
دخـاو ری هــر ه ذر ه تبجنه
دنیکوبـدو تر مینځ جگـړ ه ده
اوس را ژ وند ی شوومړه‌آوازو نه
دادپیړیو چــو پ فر یا دو نــه
دا پــه گو گل کی دا وربخرکی
پټ‌غضبو نه ، پـا ك کسا تونه
د اور په سین کی اوس لامبو زن شو
هغه‌چی‌هســی نقش ز میــن و
د لو څـو تــو رو میدا ن‌ته‌وو وت
کو م‌چی په مخکی تماشه بین و
پر یږده چی لو ړ شی آوازد تندر

پریږده‌چـی وو زی دو ینو لا ری
پریږ ده چی لنډ شی ،پریږده چی پری شی
داتورلاسو نه ، نــا روا چار ی
دا بــه وطن تــه دعز ت نوم شی
دا به دخلکو د ژو ند مضمون شی
دا به یوه لاره د قر بانی‌شی

دا به‌د ځمکی یو نو ی یــو ن‌شی
دا بـــه را ویښ کړی‌ویده‌ننگو نه
دا به‌بیدار کړی پټ غیر تو نــه
دا به روا ج کړی نو ی‌نرخو نه
دا به‌رڼـا کړ ی دبز گر خو نه
ور سره ځغله تر څــو چی‌ځغلی
داسوو ځـو و نکی داور سیلونه
ور سره لو به څو مره چی‌لو بی
دا دسر کښو څپو لړ و نـــه
دا سـنگــر و نــه داسنگرو نــه
داوروا ډو نــه د وینـو لا ری
دا تما میږ ی ، دا هـــواریږی
دسرپــه لو به نه پــه قـلا ری
پښــه پخه ږده وا رخطانشی
دا دمیړا نو لــو مړ نی بابدی
په دی کی نشی دنا ز خوبو نه
دا انقلاب دی ، دا انقلا ب د ی
« سلیمان لایق»

ملاقات تــو دیعی

رفیق ببرك كار مل منشی‌عمومی کمیته مرکزی حزب د مو کراتیک‌خلق افغانستان ورئیس شورای ا نقلا بــی جمهوری د مو کراتیک ا فغانستان‌قبل ازظهر ٤ ثور یونت ساگین شا گدار سورن سفیر کبیر جمهوری مــر دم مغلستان در کابل راکه‌دوره‌ماموریتش در افغانستان به پایان‌رسیده است برای ملاقات تو دیعی در مقر شورای انقلابی پذیرفت .

مصاحبه‌مطبوعاتی رفیق سلطانعلی کشتمند

رفیق سلطان علی کشتمندعضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب د مو کراتیك خلق ا فغانستان ورئیس شورای وزیرا ن جمهوری دمو کرا تیك افغانستان قبل از ظهر دیروز عده یی از ژور نا لستان خا ر جی را دو مقر شورای وزیران برای مصاحبه‌پذیرفته وبعد از آنکه پیرا مو ن مسایـــل اقتصا دی وا جتماعی کشوروانکشافات آن روشنی اندا خت به ســوا لات ژور نالستان در فضای صمیمانــه و دموکراتیك پاسخ گفت .

ملاقات‌ومذاکره

رفیق دو کتور انا هیتا راتبزاد عضو بیروی سیاسی کمیته مر کزی حزب د مو کراتیك خلق افغانستان و رئیس ساز مان صلح همبستگی و دوستی جمهوری د مو کراتیك‌افغانستان عصر ٤ثور در دفتر کار شــ با میلا دین نیکولوف میلاد ینوف‌سفیر کبیر ونماینده فوق العاده جمهو ریت مردم بلغاریا مقیم کابل ملاقات نموده وروی مسایل مورد علاقه مذاکــره و تبادل نظر بعمل آور د.

(ب)

به پیشواز چهارمین سالگرد انقلاب شکوهمند ثور

نمایشگاه آثار نقاشی‌و رسامی جوانان ، نو جوانا ن و کــو د کا ن دیروز طی مراسمی در تالار کنفرا نسهای لیسه ا مانی گشایش یافت .

دراین نما یشگـــا ه بیش ا ز یکصدو پنجاه اثر هنری شا مـــل نقاشی ، رسا می ،خطاطی، مجسمه سازی و میناتوری به نمایش گزاشته شده‌و مدت ده روز بروی علا قمندا ن باز است .

بدانگونه بود که آبشار زاده شد

ای همه امید ها و همـــهٔ رویا ها و همه آنچه هست . تو روزی در خیا ل مــن زا ده شدی ، بزرگ شد ی ،در من زندگی کردی و با من آمیختی تاآن جا که همه خود ی‌شد ی وآنگاه خود در تو تجلی کرد. در تو حجب وحر مت انسان باخشم ها و عصیا ن ها یش در آمیخت .

تو آب های دیارا ندوردست بود ی که اینك در این‌دشت آرزو آبشار گشتی : خرو ـ شان سرکش وبی مهابا ،گاه شاد و خندا ن وگاه غمنـاك

وافسرده گاه مو جی بودی پر تلاطم و گاه باریکه آ بی آرام. گاه همهٔ هستی را دربرگرفتی

وگاه نقطه ای گشتی بـرا ی پایان ها . واین توالی درتو تکرار شد . و در همه حا ل در تو چیز ی بود گرا نما یه

کیمیا یی نایاب. و تو خـود زندگی بود ی با همه جوشش هاوبا همه خا مو شی ها یش وهمه زیر وبم ها یش . در خروشت آرامش بــود و در سکو تت غو غا یی بود .

تو در آغاز ابر ی بود ی در آسمان ها : گاه خیا ل انگیز

و رویا خیز وگاه مغرور و سر کش . در شفق هارنگ خون

گرفتی ودر فلق ها سیمیـن

شدی . غر ش های‌سهمگین توترس آگین بود و ندا اگر آدمیان خاکی . رنگین کما ن

های زیبا یت آرامش بود و زیبا بود . سال ها ی سا ل کاروان های نواز بالای سرها

گذ شتند : گاه غم انگیز وگاه سرور آفرین گاه سنگین چون پیلان استوار و گاه‌سبك‌چون پرندگان .

آنها سفر کرده در یا ها بودند ورا هی دشت ها ی‌بی کران آسما ن های آبی .ناگاه در شبی پراز وهم ها و دلهره

هاکو هی سترگ وپا ی در زنجیر راه را بر کاروا ن بر بست . کوه در میا ن دشت

های تنها زند گی می کرد با دره های خشك وبی رمق . همه جا تشنگی و عطش بودو خاك ها و دره ها یی کهسا ـ لیان دراز با حسر تی دردبار چشم به راه باران هابودند .

کوه به کاروان ابر هاگفت: که ما همه تشنه ایم در مانده

ایم این جا از تشنگی تکید یم خشکید یم مردیم . آخر رحمتی کن همتی کن شفقتی وخیراتی. سالها ست که ما چشم بــه راهیم در انتظار یم .

کجا است آن دم نم آلود وگر مت وکجا است ((نا ز ـ انگشتان بارو نت))

ابر در آن تو قفگاه شبا نه از رفتن فرو ما ند و گفت :

که من فرشته آسمانم سبکبال وبی پروا همه هستی و همه زمین خاکی را در زیر پا دارم بند گسسته ام وآزاد ی را، جسته ام .نکهت سپیده‌دما ن وغم غرو ب هارابا خود دارم من از دیار دیگر م ونژا د ی دیگر : پدر م اقیا نو ســی بود . بزرگ پر مو ج وپرغوغا مادرم نفس های گرم باد ها بود و من آنگاه از همجوا ری

آنها زادم وبه آسما ن هـــا پرواز نمود م . چنین است‌که

مرا باخاکیا ن الفتی نیســت قرابتی نیست .

کوه خا موش ماند .مایوس ایستاد. به تنها یی خو یش اندیشید ، به خشکسا لـــی ها و به دره های‌بی آب وعلف وخا ك ها یی که لب ها یــی تشنهٔ خود را به‌طرف ابر ها باز کرده بودند .

کوه درسکو ت خویش ـ چاره‌ای اندیشید وجادو یی‌در کار کاروا ن کرد و خا مو ش وامید وار‌به جا ی ماند .

ابر، نسیم دمدمه هــا ی صبحگا هی را فرا خوا ندکه

زیر با ل هایش را گر فتند و اوراپه او ج باز کشا ندند . کاروان برفراز کوه خودرا

بادر کشید . مغر ور و بــی تردید و با سرعت عقا ب بر پهنه های آسما ن گســترده

شد وتما م کوه ها را و دره هارادر کا م سر پوشی از مه غلیظ فرو برد .

ابر هر لحظه بر هیبت‌خود می افزود وپشته ها به‌پشته ها می پیوست . . آن گامـ کاروان ابر فرمانروا ی آسمان هابود که ناگها ن برود تی‌در تمام وجود خویش احسا س کرد : حادثه ای که به حکم تقدیر لازم بودروی نمــو د ، درحال تکوین بود، ابر نزدیکی

آن لحظه بحرانی رابا تما م وجودش لمس کرد . اوبا دور اندیشی ، تمام لشکر یا ن را

از دور دست ها فرا خواند، تمام نیرو هایش راجمع‌کرد، فشرده‌وفشرده تر شد و بـر

بالای کوه خیمه زد . باحا لت کسی که خود رابرا ی فرو د بزرگ آماده می کند با نوعی

ترس ودلهر ه وگو نــه ای اراده و عزم بانتظا ر حوادث نشست .باخود اندیشید :که اگر به حکم سر نوشت تسلیم قضا شود وبهتر ین راه رابر گز یند : او در ساما ن ها به سکون وحر کت هر دو عاد ت کرده بود. یکی بدو نديگری

زندگی را از جلوه باز مـــی داشت اگر دل به دره ها می سپر د که خا ك ها یش تشنه وحریص بود . دراعما ق‌تار ـ یکی هاوسکو ت ها جاودانی می مرد . اگر در سرا شیب

هافرو می ریخت آنجا همه‌سر سام بود وحرکت ها ی‌دیوانه او لحظه ای به زاد گاه خویش

فکر کرد به خانه پدر ش به اقیانوس ها آن جاکه آمیزه ای از آرامی هابود وهیجا ن ها بود باتما م طوفا ن هاوموج های پرچین وشکنش وبا تمام روز های آفتابـی و آب ها ی آرامش .

ولی آن جا خیلی دور بود راه هابسته بود اقیا نو ســ اورا برای فرود نمی طلبید در آن جا بخار ها ی تازه نفس بودند که سر بر می داشتند و به طر ف آسما ن ها بال می کشیدند . آن جابرا ی هیچ

قطره ای و هیچ آبی منز ل جاو دانه نبود و نو بت چند روزه اودر آن اقا متگاه بـــه پایان رسیده بود . نیرو ی

بزرگ زیستن اورا به سو ی سر نو شت خو یش می کشید ودر آن لحظا ت دل شوره وتر دید فکر ی با نو عی‌امید

سراسر وجودش را فراگرفت ((فرود در کوه هابا تمام‌شیب هایش)) زیرا که در آن‌دامنه های گسترده، با تحـر ك همجوار خوا هد بود وزند گی

تازه از بطن حر کت زا ده خواهد شد و اوراه خود رادر میان آن همه بیرا هه ها با ز خوا هد شنا خت .

اینك مقرر بود که همـــه کاروا ن بر فراز کوه و در راه

سر نو شت به انتظار بنشیند سر ما لحظه به لحظه بیشتر

می شد و ابرهای سنگین رابه دور خود فشرده تر می کرد.

آنگاه جا دو ی چاره گر کــوه کارگر شد : طبل بزرگ به

صدا در آمد ودر دل آسما ن هاودره ها چو ن ببر ی بی ـ امان غرید . بر قی دردل ابر ها جستن کرد و تمام آسما ن

چون ظر ف بلور ین شکست نهیب وبر ق این فرو ریختگی تمام کوه هاودره راپر کرد .

همه آن راشنیدند و دید ند: چوپا نی که به بالین بره هاـ یش بود ودر غم علف چر ی. مادری که طفلش گر سنه بود

واو چشم به آسما ن هــا د ر آرزوی روز یش بـــود واز

خدای خویش وبرا ی پستان های خشکیده اش طلــب آ ب

حیا ت می کرد . ظر ف بلو ـ رین در هم شکست و هر چه درآن بود فرو ریخت . رگبار

های بزرگ از شکم ابر هاـ زاده شد و روز ها و هفـته هابارید .

کاروا ن ابر تحلیل رفت و آسمان خالی و خاموش ماند. دیگر در آن جا هیچ نبود

آسـما ن آبی بود که تا افـق های دور دست گسترده بود. آفتاب بود که چون آهـنی

تفته بود و پرنده‌ای که‌نقطه ای بود بر صفحه آسمان قطرا ت آب بررو ی کوه ها فـــرود آمدند : در آغاز همه تنها و

بیمنا ك بودند . راه را بازنمی شنا ختند . با تـأمل و تردید راه افتادند زیرا که درسرا ـ

شیبی گز یری جز رفتن نبود آنها اینك نطفه های تازه ای بودند و نور سیده ها یـــی

آمیزای از ابر های‌سردوصاعقه های نورا نی و آن گــــاه در طبیعت با خلقتی نو ودر راه نو بودند وخا طره ها وتجربه های اقیا نوس ها وآسما ن هاراباخود داشتند . دا یــه

ابر رمز پیو ند واتحادبزرگ رابه آن ها آموخته بود وشیب های تند به آن ها تـحر ك بخشیده بود .

آنها پیا م ها وپیما ن ها را از یاد نبر دند و با این معجو ن رسا لت خو یش را رنگ وطر حی تازه دادند .

در آغا ز او لین قطره ها قربانیا ن بودند که در کا م خاك های تشنه فرو رفتند ، ولی آنگاه بسیج بزرگ آغاز شد . آنها به سر عت خـود افزودند ودر سر راه‌همدیگر راقا پیدند . جو یبار هازا ده شد واز هم آغو شی آن ها رود ها ...

رود ها تشنه خوشبختی

بودند وسر سا م سر عـــت رابا خود داشتند باصدا یی مهیب وگاه نوا ز شگر و با عصیا نی سازنده . آن هـــا لاجرم ، در حیر ت وبهـت دشت ها ، در نقطه عطف موعود ، به هم پیو ستند .

دست هارا در گرد ن هـــم آویختند و همه با هم یکــی شدند .

کوه با جهش ها ی پله وار راه رابه دره ها باز کرده بود

ان گاه آب ها درحضیض فرود آمدند: با قدر ت اقیا نو س ها ، با سبکبا لی باد ها و

ابر ها ، با غرش رعد ها وبا جهش بر ق ها بدانگو نه بود

که آبشار زاده شد کـــه در پهنه ها ی هموار ، آرا م ودر بریدگی ها، پر جوشش‌تما م خاطره‌ها ویاد بود ها راباخود

می برد و به طر ف دره ها فرا خوانده می شد .

من دره ای دور افتاده و تنها یم باخاکی تکیده وخشك تشنه در ك و دوستی محتاج

آب های‌نواز شگر وآرزو مند سعادت بزرگ .

اینك من آبشار را بـه‌سوی

خودمی خوانم باتمام و جود و باتما م آرزو ها . زیرا که‌آب ها در این دره فرو کشـــ

نخوا هـد کرد و بـه ا عما ق گمنا م سیا هـــی هــــا

نخواهد رفت از هــم آغوـ شی آب و دره پهنه آبی‌متولد خواهد شد : باتما م زیبا یی

هایش ، باتما م سپیده د م ها ی خیا ل انگیز و غرو ب های سنگینش وبا تما م‌طوفان هاو مو ج‌ها و باتما م روز ـ های آفتا بی وآرامش . درآن جا زند گی زاده خوا هدشد

باتمام ما هی ها ی کوچکش وصد ف های قشنگش .

درسا حل ها، با خا ك های خوب، باخا ك های خدا ، از بر کت آب سبزه ها خوا هـد رویید ودرختا ن بار خوا هند داد . آنجا دیگر چو پا نی در

غم بره اش و نه مادر ی در اندیشهٔ گرسنگی طفلشــ و هیچ مسا فر سا حلی لب‌تشنه

نخوا هد ماند وکود کا ن با دست های ظریف خودباماسه

های ساحلی باز ی خوا هند کرد وبه پروا ز پر نده های آبی خیره خواهند شد وبلـم ها در آب ها خواهند خرا مید

وعشق دوستی را به همه جا هدیه خواهند برد و نیزنسیم دره مهربا نی و هر م دوستی هاقسمتی از آبها را از ما جدا خواهد کرد و به آسما ن ها پروا ز خوا هد داد . و ما آن

گــاه بابیم وامیدآ ن هـا راـ بدر قه خواهیم کرد و تادور ترین او ج ها تما شاگرتشکیل

ابر ها ی تازه خوا هیم بودو شاید نگرا ن سر نو شت‌آن ها .

((ج.رویا))



باپیرو زی انقلاب درخت امید های د هـقـا نـا ن کشور ما بــه با ر نشسته است .

گشایش اتاق دوستی

اتاق دوستی ا فغان‌ـشوروی در کار خانجات جنگلك روز ٤ ثــور باقطع نوار توسط رفیق دا کترانا هیتا راتب زاد عضو بیروی سیاسی کمیته مرکزی حزب د مو کراتیك خلـــق افغانستان ، رئیس ساز ما ن صلـح، همبستگی و دوستی جمهوری د مو ـ کراتیك افغانستان طی مراسم افتتاح شد .

رفیق دا کتر راتبزاد درین‌مراسم گفت :افتتاح اتاق دوستی اگر چه‌در ظاهر کو چك است و لی نمایانگـــر ماهیت دوستی بزرگ‌ـمردم افغانستان با مردم کشور بزرگ‌شورا هامیباشد، بیائید،یکجا باهم ازاین دوستی‌بی‌شائبه استقبال کنیم زیرا این دوستی هـــا همبستگی هارا بو جود مـــی آورد و همبستگی ها به نو به خود صلح رادر جهان تا مین میگند.

زیر نظر هیأت تحریر
مدیر مسئول: محمود بریالی
تیلفونها
معاون: ۲۲۷۴۸ اداری: ۲۴۵۷۵ صندوق پستی: ۷۸۰ صبح روزهای یکشنبه، سه‌شنبه و پنجشنبه نشر میشود.
سکرتر مسئول: ۲۲۲۵۹، شکایات توزیع: ۲۶۸۵۹ حساب بانکی: ۹ر۱۰۱۸ قیمت یکشماره ۲ افغانی، چاپ ویب آفست مطبعه دولتی